

میان‌کنش فقه و اخلاق در مبانی پیوند اعضا

محسن ملک افضلی^۱

عبدالله امیدی فرد^۲

سید حسین خاتمی سبزواری^۳

چکیده

امروزه یکی از پیچیده‌ترین مباحث فقهی و حقوقی، مباحث مربوط به فروش و پیوند اعضا است. گرچه این موضوع دیرزمانی نیست که محط بحث و بررسی فقیهان و حقوقدانان قرار گرفته است، اما جوانب مختلف و متعدد مساله سبب پیچیدگی و اختلاف مبانی و فتاوی فقیهان شیعه و سنی در این خصوص گشته است. با بررسی و تعمق در مبانی پیوند اعضا و فروش آنان، در می‌یابیم مستندات فقهی و اخلاقی و میان‌کنش آن دو، سبب پیدایش مبانی مختلف و گاه متضادی در این خصوص شده است. نگاه فقهی صرف فقیهان سبب به وجود آمدن سه مبنای «سلطنت»، «مالکیت ذاتی» و «مالکیت تشریعی» گردیده است که در نتیجه سبب حکم به جواز پیوند اعضا را شده است. در طرف مقابل نگاه اخلاقی به این موضوع سبب پیدایش «نظریه امانت» یا «مالکیت مطلق خداوند برای اعضای بدن» شده که هیچ نوع تصرف انسان در اعضای بدنش را مجاز ندانسته و انسان را صرفاً محافظ بدن خود و درمانگر آن می‌داند. این نوشتار با تامل در هر یک از دو دیدگاه فقهی و اخلاقی به مساله مبانی پیوند اعضا، میان‌کنش آن دو را مورد بررسی قرار داده است.

واژگان کلیدی

پیوند اعضا، اخلاق، سلطنت، مالکیت، امانت

Email: mohsenmalekafzali@yahoo.com

Email: omidifard.f@gmail.com

Email: khatami65@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۱/۱۸

۱. دانشیار جامعه المصطفی العالمیه

۲. دانشیار دانشگاه قم

۳. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۳

مقدمه

بشر از دیرباز رویای جابجایی اعضای فاسد خود با اعضای صحیح دیگر انسان ها یا حیوانات را در سر داشته است. در مومیایی های مصری به جای مانده از ۳۵۰۰ سال پیش، اولین مدلهای به کارگیری دندان مردگان در انسان های زنده مشاهده می شود. اما از اولین پیوند عضو موفقیت آمیز در دنیای پزشکی مدرن بیش از ۱۰۰ سال نمی گذرد. پس از موفقیت پیوندهای عضو نخستین، باب جدیدی از موضوعات و مسائل نوین بر روی جامعه پزشکی گشوده شد. از آن پس پزشکان، حد اکثر توان خود را به کار بستند تا بتوانند اعضای مهم تر و حیاتی تری را مورد پیوند قرار دهند و روز به روز به موفقیت های جدیدی دست یافتند، تا اینکه امروزه رویای پیوند سر انسان را در سر می پروراند و بعید نیست روزی به این موفقیت هم دست پیدا کنند. همزمان با این موفقیت ها در جامعه پزشکی، یک جریان مهم علمی در حوزه فقه و حقوق اسلامی شکل گرفت که هدف آن بررسی شرعی و پاسخ دادن به سوالات گوناگون و متنوع مرتبط با این موضوع بود. عمده فقها و حقوق دانان پس از بررسی این مهم و پیدا کردن تصویر کامل و جامع نسبت به این موضوع، با استناد به ادله فقهی و شرعی، قائل به یکی از سه مبنای «سلطنت انسان بر اعضای بدن خود»، «مالکیت ذاتی انسان نسبت به اعضای بدن خود»، و «مالکیت تشریعی انسان نسبت به اعضای بدن خود» شده اند. نتیجه هر یک از این سه مبنا، اجازه برداشت عضو و پیوند آن از انسان به دیگری است؛ چه انسان مبدا زنده باشد و چه مرده، گرچه حدود و ثغور مختلفی بر هر یک از این مبانی مترتب است. در طرف مقابل، مزیت های قطعی پزشکی پیوند اعضا در میان بیماران نیازمند پیوند عضو، توجه افرادی سودجو در حوزه تجارت را جلب نموده و سبب شکل گیری جریان اقتصادی سیاه و نامطلوبی در موضوعات مرتبط با پیوند اعضا، همچون تجارت اعضای بدن فقرا در کشورهای جهان سوم، دزدیدن اعضای بدن بیماران حین عمل های جراحی بدون اطلاع آنان توسط پزشکان و پیوند آن اعضا به دیگر نیازمندان، پایان دادن سریع تر به زندگانی بیماران مرگ مغزی جهت انتقال اعضای مفید بدن ایشان به دیگران، فروش اعضای بدن نیازمندان برای رسیدن به مبلغی پول و دیگر مسایلی از این دست است. این گونه مسایل اجتماعی، اخلاقی منفی سبب پیدایش مبنایی دیگر متأثر از نگاهی متفاوت به ادله فقهی شده است که نه تنها پیوند عضو انسان را به هیچ وجه مجاز نمی شمرد، بلکه اساسا اجازه هیچ نوع تصرفی در اعضای بدن انسان را نمی دهد. این مبنا صرفا انسان را امین، نگاهدار و محافظ اعضای بدن خود می داند و مالکیت مطلق اعضای بدن را برای خداوند محفوظ می دارد. در ادامه در ابتداء مبنای پیوند اعضا با نگاهی فقیهانه مورد فحص بررسی قرار می گیرد و سپس با نگاهی اخلاق محور این موضوع مورد درنگ و کنکاش قرار می گیرد و نتیجه هر یک به صورت مستقل مطرح می شود.

پیشینه اخلاقی این موضوع نیز ریشه در اخلاق حرفه ای دارد. در میان همه شاخه های اخلاق حرفه ای، اخلاق پزشکی جایگاه خاصی دارد که این به سبب جایگاه خاص و متعالی حرفه پزشکی است (مطهری پور، آذربایجانی، ۱۳۹۲: ۱۲۰)، اما آنچه در این حوزه کمتر بدان پرداخته شده است بررسی مبانی پیوند اعضا از منظر اخلاقی است. بر این اساس به نظر می رسد اصل به وجود آمدن رابطه «امانت اعضای بدن برای انسان» که بر اساس رویکرد اخلاقی به این موضوع است برای نخستین بار در این نوشتار مورد بحث قرار گرفته است. از طرفی اساسا موضوع مبانی رابطه انسان یا اعضای بدن خود، موضوعی نوپا بوده و در محافل علمی کمتر مورد بحث قرار گرفته است. از آن گذشته نوع روش تطبیقی بر اساس مبانی فقهی و اخلاقی به موضوع بدیع بوده و قبلا نه در آثار فقهی و نه اخلاقی مورد اشاره قرار نگرفته است.

مبانی پیوند اعضا با رویکرد فقهی

همان گونه که اشاره شد در میان فقه های مسلمان اعم از شیعیان و اهل سنت نگاهی صرفا فقهی به پیوند اعضا متداول است. آنها با تکیه بر ادله شرعیه که از قرآن، روایات و دیگر مبانی فقهی اخذ شده است به این موضوع نگریسته و آن را مورد ارزیابی قرار داده اند. در ادامه به تبیین مبانی نظری فقیهان و حقوقدانان به این موضوع می پردازیم.

«رابطه سلطنت»

برخی از فقهاء بر اساس قاعده فقهی سلطنت، نظریه سلطنت انسان بر نفس خود و به تبع آن بر اعضای بدن خویش را مطرح کرده اند. با این عبارت که هر انسانی بر نفس خود سلطه دارد و امور مربوط به آن در اختیار اوست، چنانکه از آن به «الناس مسلطون علی أنفسهم» تعبیر گردیده است. (مومن، ۱۴۱۵: ۱۶۳، انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۱۶، ایروانی غروی، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۲۱۶، خمینی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۵۰، منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۶۳) قاعده سلطنت مورد اتفاق شیعه و سنی واقع شده است و مفاد آن دلالت بر سلطنت انسان بر اموالش می کند. برخی از نظریه پردازان سنی همچون مرحوم محمد سید جاد الحق شیخ الأزهر، به صراحت قائل به این است که انسان نسبت به اعضای بدن خود ولایت داشته، و این ولایت را از طرف خداوند متعال به دست آورده است. (جاد الحق، ۱۴۰۳، ص ۱۳۷۸)

قائلین به این نظریه در اثبات مدعای خود، به مفهوم اولویت مستندات قاعده سلطنت بر اموال، استدلال نموده اند؛ همچنانکه انسان به اموال خود تسلط دارد به طریق اولی به نفس و اعضای خود مسلط است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۲۶، خویی، بی تا، ج ۶، ص ۳۱۸، منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۶۳). واضح است که این ادعا در صورتی تمام است که منصوص نسبت به مفهوم ظهورش اضعف باشد و حال آنکه در مورد استدلال این گونه نیست.

اما مهم ترین مبنای قائلین به نظریه سلطنت بنای عقلا است. چرا که بنای عقلا از گذشته

بر این بوده که هر انسانی به امور مربوط به نفس خود سلطنت دارد. این بنا مورد اتفاق همه بوده و شارع مقدس نه تنها از آن ردع و منعی نکرده بلکه به زبانهای مختلفی در آیات و روایات آن را امضا نموده است. (خمینی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۴۲، خمینی، بی تا: ۵۰) از طرفی برخی دیگر صرف عدم ردع شارع را دلیل ثبوت این بنا می دانند. (مومن، ۱۴۱۵: ۱۶۳) در ادامه به سه سه و سه طایفه از روایت که به عنوان تایید سیره و امضای آن مورد استدلال قرار گرفته اند با اشکالاتی که بر آنها وارد می شود اشاره می شود.

آیه اول: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (الأحزاب/۶)؛ چنانکه این آیه دلالت بر اقدمیت پیامبر بر مومنین دارد، قطعاً دلالت بر ولایت مومنین بر خودشان نیز می کند. (مومن، ۱۴۱۵: ۱۶۳)، چنانکه شبیه همین استدلال در واقعه غدیر خم توسط خود پیامبر اکرم صورت گرفت. (ببینید: بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶).

آیه دوم: «قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي» (المائدة/ ۲۵)؛ بنابر نظر برخی مفسرین واژه «أَخِي» عطف بر «نفسی» نیست بلکه یا عطف بر یاء «إِنِّي» می باشد یا عطف جمله بر جمله به تقدیر محذوف، در هر دو صورت مقصود آیه این می شود: «إِنِّي أَمْلِكُ نَفْسِي وَأَخِي» یملک نفسه» یا «إِنِّي أَمْلِكُ نَفْسِي وَأَخِي مِثْلِي» (طباطبائی، بی تا، ج ۵، ص ۲۹۴)؛ در نتیجه سلطنت انسان بر خود در کلام حضرت موسی ع مفروض دانسته شده است.

آیه سوم: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ» (البقره/ ۲۰۷)؛ خرید و فروش نفس فرع بر سلطنت بایع بر مبیع است.

با درنگ در این آیات به نظر می رسد آنان نسبت به موضوع سلطنت مورد بحث ما مجمل هستند و در نهایت سلطنت انسان بر موضوعات مرتبط بر نفس خود از قبیل چگونگی رفتار خود، نحوه برخورد با دیگران، تصمیم برای امور مربوط به زندگی خود و مسائلی از این دست را شامل شده و نسبت به موضوع مورد بحث ما بیگانه هستند.

روایت اول: موثقه سماعه: «همانا خداوند امور مومن را به خودش واگذار شده است ولی اجازه نداده است خود را خوار نماید»^۱ (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۶۳، ح ۱)؛ برخی محققین روایات

۱. مرحوم کلینی در کتاب الکافی بابی تحت عنوان «کراهة التعرض لما لا يطيق» گشوده است و در ذیل آن ۶ حدیث نقل می کند که مضمون آنها این است که امور مومن به خود او واگذار شده است. ۱. در یکی از روایات این گونه آمده است: «محمد بن الحسین، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن عبد الله بن سنان، عن أبي الحسن الأحمسي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن الله عز وجل فوض إلى المؤمن أموره كلها ولم يفوض إليه أن يكون ذليلاً؛ أما تسمع قول الله عز وجل يقول: (ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين) فالمؤمن يكون عزيزاً ولا يكون ذليلاً ثم قال: إن المؤمن أعز من الجبل إن الجبل يستقل منه بالمعاول والمؤمن لا يستقل من دينة شيء»

به این مضمون را در حد استفاضه دانسته و مدعی دلالت آنها بر واگذاری تمام امور مومن به وی شده‌اند. از جمله این امور مسایل مربوط به تصمیم‌گیری مومن در خصوص اعطا یا عدم اعطای اعضای بدنش و مسایلی از این دست است. (مومن، ۱۴۱۵: ۱۶۸)

اما اشکالی که بر این استدلال وارد می‌شود این است که آیا این اطلاق، تصرفات انسان در اعضای بدن را نیز شامل می‌شود یا خیر؟ در نتیجه از باب شبهه مصداقیه بوده و اخذ به قدر متیقن می‌شود، و در نتیجه فقط در مورد تصرفات انسان در مسایل مربوط به امور اجتماعی و زندگی روزمره بوده و شامل تصرفات انسان در اعضای بدنش نمی‌شود (درگاهی، ۱۳۹۲: ۶۰). در طرف مقابل می‌توان پاسخ داد که با توجه به بکارگیری لفظ جمع «امور» و تاکید به «کله‌ها» مورد روایت شمول همه تصرفات انسان از جمله در اعضای بدن خود است.

روایت دوم: موثق اسحاق بن عمار: «امیر المؤمنین نسبت به آنچه مربوط به جراحات جسد است فرمودند که یا قصاص صورت گیرد یا اینکه مجروح دیه عضو را بپردازد.»^۱ (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۳۲۰، ح ۵)؛ این روایت دلالت واضحی بر ثبوت حق برای مجنی علیه نسبت به عضوش دارد. در نتیجه می‌توان از این روایت استفاده نمود که اختیارات انسان شامل اعضای بدنش نیز می‌شود.

روایت سوم: «صحیح ابو بصیر از امام صادق ع در خصوص دندان یا استخوانی که به عمد شکسته می‌شود پرسیده است که آیا ارش ثابت است یا قصاص؟ در جواب پاسخ دادند: قصاص، عرض کردم اگر دیه را چندین برابر بپردازند چه صورت دارد؟ پاسخ دادند: اگر مجنی علیه را راضی نماید آن مقدار برای اوست یا اختیار با اوست»^۲ (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۳۲۰، ح ۷)؛ در این مورد هم مانند مورد گذشته حضرت اختیار تصمیم‌گیری در رابطه با عضو مجنی علیه را به خود مجنی علیه سپردند که اگر از طرف جانی رضایت حاصل شود می‌تواند از آن بگذرد. (مومن، ۱۴۱۵: ۱۶۵)

در مجموع نظر به اینکه زیر بنای اصلی نظریه سلطنت، سیره و بنای عقلا بوده و بر اساس آیات و روایات گذشته این سیره به نحو مطلق امضا نشده است لذا فقط به صورت فی الجمله مورد تایید شارع است. از طرفی سیره عقلا، دلیل لبی است و در مورد آن لازم است اخذ به خصوص قدر متیقن می‌شود، و قدر متیقن از دایره ثبوت این رابطه اموری است که در زمان

۱. علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قضی امیر المؤمنین علیه السلام فیما کان من جراحات الجسد أن فیها القصاص أو یقبل المجروح الجراحه فیعطاه.

۲. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن سعید، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حمید. عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن السن والذراع یکسران عمدا ألهما أرش أو قود؟ فقال: قود، قال: قلت: فإن أضعفوا الدیه؟ فقال: إن أروضه بما شاء فهو له.

شارع متعارف و در مرأی و منظر وی قرار داشته است و حال آنکه بحث از تسلط انسان بر اعضای بدن امری مستحدث بوده در نتیجه امضای شارع در مورد آن موثر نمی افتد. اما اگر این سیره به دقت مورد بررسی قرار گیرد ملاحظه می شود که در زمان پیامبر اکرم و اهل بیت اساسا بحثی به عنوان انتقال اعضای بدن یا مسایلی از این دست مطرح نبوده تا بتوان از امضای آنان ثبوت یا عدم آن را برداشت نمود، صرفا تصرفاتی که آن زمان مورد پذیرش عقلا قرار می گرفته است مهر تایید شارع و نبی مکرم بر آن افتاده است، لذا ممکن است این بیان در زمان حاضر نیز وارد شود که دایره تصرفات انسان در اعضای بدن خود در صورتی که مورد بنای عقلا و پذیرش ایشان باشد اگر با عمومات و اطلاعات حاکم بر سلطنت انسان معارضه نداشته باشد می تواند مورد تایید شارع مقدس قرار گیرد. لذا در ادامه موارد حاکم بر سلطنت به نحو اجمال مورد بررسی قرار می گیرد.

موارد حاکم بر سلطنت انسان

۱. اصل حرمت اضرار به نفس: با استناد به قاعده فقهیه «لاضرر» هر عملی که موجب ضرر بر انسان یا دیگر انسانها شود حکم یا موضوع آن نفی می شود. لذا حدود مجموعه تصرفات انسان در اعضای بدن صورتی است که موجب ضرر بر خود یا دیگران نشود.

۲. اصل حرمت تغییر خلق الله: با توجه به آیه «وَلَا تُمَرُّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» (النساء/۱۹)؛ هر گونه عملی که موجب تغییر در خلقت الهی باشد منهی شارع است. مجموعه تصرفات انسان در اعضای بدن خود نیز مادامی که موجب تغییر در خلقت الهی نباشد مورد تایید قرار می گیرد.^۱

۳. اصل حرمت اذلال نفس: بر اساس آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (المنافقون/۸) و دیگر روایات وارده در این باب هر عملی که موجب ذلت مومن گردد حرام است. چنانکه در روایات گذشت امام صادق ع فرموده اند: خداوند اجازه نداده است مومن خود را خار نماید.^۲

۴. اصل حرمت قتل نفس: تصرفاتی در بدن که موجب ازهاق روح انسان شود قطعاً حرام و منهی شارع است. دلالت این اصل در موضوع ما نسبت به انتقال اعضای رئیسی که نبود آنان

۱. با توجه به اختلافی که در تفسیر تغییر خلق الله در آیه شریفه وجود دارد برخی محققین این مبنا را در مانحن فیه نمی پذیرند؛ چرا که مراد از تغییر خلق الله را دگرگونی در دین الهی و یا تغییر در فطرت پاک انسانی و خروج از آن تفسیر کرده اند. (خوئی، ج ۱ ص ۴۰۷، محسنی: ۱۱۳).

۲. آیت الله مومن می نویسد: «خداوند به مومن اجازه نداده است خود را خوار کند، بنا بر این اگر اهدای عضو موجب ذلت و خواری شود مانند لنگی تا پایان عمر، جایز نخواهد بود... به هر حال تفاوتی میان اعضای اصلی و غیر اصلی نیست و در اهدای عضو -علاوه بر رضایت صاحب عضو- تنها دو چیز باید مد نظر قرار گیرد: اهداء عضو منجر به مرگ نشود، و نیز منجر به خواری و ذلت نگردد.» کلمات سیدیه: ۱۶۷.

موجب خلل به حیات انسان می شود واضح است.

علاوه بر اصول فوق، برخی دیگر از اصول و احکام فقهی نیز در این باب وارد هستند که از ذکر تفصیلی آنان خود داری می شود.^۱

«رابطه مالکیت»

با توجه به اقسام چهار گانه ملکیت^۲ تصور رابطه «ملکیت حقیقی» در خصوص انسان نسبت به اعضای بدنش عقلا ممکن نیست. چرا که در ملکیت حقیقی، حدوث و بقاء مملوک در گرو مالک است و این صورت در مورد خداوند متعال نسبت به مخلوقات و انسان نسبت به تصورات ذهنیه اش فرض می شود. در این صورت انتساب این قول به علامه طباطبایی باطل است. (اصغری آقمشهدی، ۱۳۸۸: ۳۵، همچنین بنگرید: طباطبایی، بی تا، ج ۱، ص ۲۱)

«ملکیت ذاتی» مبنایی است که برخی از فقها در خصوص رابطه انسان با اعضای بدن خود به آن قائل شده اند، از آن میان می توان آیت الله خوئی، آیت الله سید صادق روحانی، و آیت الله سید تقی طباطبائی قمی اشاره نمود. (خویی، بی تا، ج ۲، ص ۳۹، روحانی، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۱۱۸، ۱۴۱۴: ۱۳۸، مروجی، ۱۴۰۰، ج ۳، ص ۱۵۶) این نوع از ملکیت حاکی از آن است که در تحققش به سببی خارجی و یا اعتباری نیازی نیست و انسان بدون اینکه کسی جعل یا اعتبار کرده باشد مالک اعضای خود است. مهم ترین دلیل این عده ثبوت سیره قطعیه عقلائییه مورد امضای شارع است که در نظریه سلطنت گذشت. (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۱۱۸)

با تأمل در این نظریه به نظر می رسد مالکیت ذاتی و تکوینی انسان بر اعضای خود چیزی به جز سلطه و سلطنت انسان بر آنها نخواهد بود. به تعبیر دیگر لازمه مالکیت ذاتی انسان بر اعضای خود، سلطه او بر آنها می باشد.^۳

۱. مانند اصل حرمت مثله کردن مومن، یا وجوب فوری تجهیز و تکفین و تدفین مومن، یا برخی ادله خاصه مانند ادله مفصلی که دلالت بر حرمت تصرفات نامشروع جنسی می کنند، همگی حاکم بر اصل سلطه و تصرف انسان در اعضای بدن خود هستند.

۲. این اقسام عبارتند از: الف) ملکیت حقیقی (مملوک حدوثا و بقاا وابسته به مالک است) ب) ملکیت ذاتی (در تحقق ملکیت به امری خارجی و یا اعتباری نیازی ندارد) ج) ملکیت مقولی (این ملکیت در علم منطوق به عنوان «مقوله جده» مطرح شده؛ عبارت است از صورت حاصله از احاطه جسمی بر جسم دیگر) البته این نوع از ملکیت در موضوع ما تصوری ندارد لذا از آن بحثی نمی شود د) ملکیت اعتباری تشریعی (ملکیتی است که برای شخصی نسبت به چیزی توسط شارع، مقنن یا عرف به واسطه مصلحتی صورت پذیرد)

۳. آیت الله خویی در مصباح الفقاهه (ج ۲، ص ۵) چنین می نویسد: «مراد از ملکیت ذاتی همان سلطنت شخص بر تصرف در نفس خود و شؤونات آن است و واضح است که وجدان، ضرورت و سیره عقلائییه جملگی بر این موضوع دلالت دارند که هر کسی بر اعضا و عمل خویش سلطنت دارد. و شارع مقدس این سلطنت را امضا نموده است و مردم را از تصرفات مربوط به نفس خودشان منع نکرده است.» همچنین سید صادق روحانی (۱۴۱۲، ج ۹، ص ۱۱۸)

در مقابل برخی از محققین قائل به نظریه «ملکیت اعتباری-تشریعی» شده اند (محسنی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۵)، این نوع از ملکیت توسط شارع برای انسان در مورد اعضای بدنش جعل شده است. این دسته نیز سیره عقلائی را دلیل بر ملکیت اعتباری می دانند.^۱

مبانی پیوند اعضا با رویکرد اخلاقی

تاکنون نظریه فقها مورد فحص و بررسی قرار گرفت و روشن شد که نگاه ایشان به موضوع صرفا نگاهی فقه محور بدون دخالت دادن اخلاق در موضوع است. به عبارت دیگر نوع نگاه آنان به موضوع از نوع قضیه حقیقه بوده که فقط در عالم ثبوت قابل بررسی است و نظر به عالم اثبات و واقع خارجی ندارد. تنها نکته ای که کمی رنگ و بوی اخلاقی داشته و در کلام ایشان بدان اشارت رفته است این است که آنان سلطنت انسان بر پیوند اعضا را منوط به عدم اذلال نفس نموده اند؛ انسان می تواند اعضای بدنش را پیوند کند و در آنان تصرف نماید به شرطی که این پیوند موجب خوار و خفیف کردن نفسش نشود. در مجموع ظهور و بروز امر اخلاقی در این مبانی فقهی به شدت کمرنگ بوده و می توان گفت اساسا منتفی است.

در طرف مقابل برخی از فقها و حقوقدانان در خصوص پیوند اعضا، مبانی را اتخاذ کرده اند که در ذیل علم اخلاق قرار می گیرد. به عبارت دیگر در این نوع از نگاه، سایه سنگین اخلاق بر موضوع کاملا محسوس است و این موضوع باعث شده حتی در میان ادله فقهی، به آنانی استناد کنند که به مبانی اخلاقی نزدیک و پایبند تر هستند. این نوشتار ادعا دارد بر اساس این نوع نگاه اخلاقی-فقهی است که نظریه ای متفاوت همراه با آثاری کاملا متفاوت نسبت به نظریات قبل شکل گرفته است. این نظریه را می توان «امانت اعضای بدن انسان» یا «مالکیت مطلق خداوند برای اعضای بدن» نامید. در ادامه به تبیین این نظریه و بررسی مبانی اخلاقی آن می پردازیم.

«نظریه امانت»

چنانچه اشاره شد این نظریه بر خلاف سه نظریه گذشته که زائیده تفکری صرفا فقهی نسبت به موضوع پیوند اعضا بودند، از مبانی اخلاقی و نگاهی اخلاق محور به موضوع مزبور

سلطنت را در ذیل ملکیت ذاتی آورده و سیره عقلائی را به ضمیمه امضای شارع دلیل بر این مبنا می خواند.

۱. با تامل در عبارت آقای محسنی به نظر می شود درست است که ایشان قائل به ملکیت اعتباری شده اند اما در حقیقت این ملکیت اعتباری از دید ایشان عبارت دیگری از همان سلطنت مسبوق الذکر در اقوال فقها می باشد (محسنی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۵) وی در این خصوص نوشته است: «بناء و سیره عقلاء بر سلطنت مردم نسبت به خود و اموالشان فی الجمله بوده و این باعث ملکیت شخص بر اجزاء جدا شده بدنش می باشد، در نتیجه خرید و فروش و تبرع و بخشش آن اعضاء جایز است و مادامی که از ناحیه شرع مقدس منعی ثابت نشود امضاء او را کشف می کنیم؛ چه اینکه بناء فقهاء بر همین اصل و قاعده است. و این موضوع بهترین صورتی است که در ملکیت اعتباری انسان نسبت به اعضاء مطرح شده و به آن اعتماد می شود.»

اتخاذ شده است. بر اساس این نظریه، به اعضای بدن انسان به دید مال و متاعی که مورد تجارت قرار می‌گیرد نگریسته نشده، بلکه اعضای بدن انسان همچون خود انسان، مخلوق و مملوک خداوند متعال هستند و هیچ انسانی حق تصرف در اعضای بدنش را بدون اذن و اجازه خالق دارا نیست. از میان حقوق‌دانان و فقیهان افرادی همچون شیخ محمد متولی الشعراوی (۱۴۱۸، ج ۱، ص ۴۵)، دکتر عبد الرحمن العدوی (۱۴۱۳: ۳۰)، دکتر صفوت حسن لطفی (پیشین)، دکتر عبد السلام عبد الرحیم السکری (۱۹۸۸: ۱۰۷) دکتر حسن علی شاذلی (۱۹۸۹: ۱۱۱)، قائل به این نظریه هستند.

کرامت ذاتی انسان

می‌توان گفت مهم‌ترین استدلال این گروه، بر اصل اخلاقی کرامت انسانی استوار است (العدوی، ۱۴۱۳: ۳۴). این اصل اخلاقی مورد اتفاق همه نظریه پردازان شیعه و سنی بوده و کسی در ثبوت آن تشکیک نکرده است. آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱ (اسراء/ ۷۰) بیانگر این است که خداوند متعال به همه فرزندان آدم کرامت عطا کرده و آنان را بر بسیاری از دیگر مخلوقات تفضیل داده است. این کرامت فارغ از نژاد، دین، جنسیت، تابعیت، رنگ پوست، حیات و ممات انسانها است. از طرفی بر اساس دیگر آیات می‌توان استنباط نمود که این کرامت از آنجا ناشی شده است که خداوند متعال از روح خودش به انسان دمید و به وی جان داد؛ دو آیه سوره حجر به این مطلب دلالت می‌کنند: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»^۲ (حجر/ ۲۹، ۳۰) در نتیجه همان طور که روح و جان انسان از آن خداوند متعال و خالق وی است جسم و بدن انسان نیز ملک خداست، این مقتضای کرامت انسان بوده و قابل انکار نیست.

حال آنچه مشاهده می‌شود این است که پزشکان جهت اجرای عملیات انتقال و پیوند اعضای بدن انسان، موجب تعجیل در وفات مریض شده تا بتوانند قلب و کبد و کلیه وی و سایر اعضای قابل استفاده جسمش را از بدنش خارج نمایند. آنان بدن میت را می‌شکافند و اعضای بدنش را با وهن تمام خارج می‌کنند و در همین حال به وی، حیاتش و کرامتش توهین می‌کنند. (العدوی، ۱۴۱۳: ۳۴) از طرفی کرامت ذاتی انسان اقتضا می‌کند که پس از مرگش به

۱. «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم»؛ ترجمه آیتی.

۲. «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید. فرشتگان همگی سجده کردند»؛ ترجمه آیتی.

سرعت غسل داده شود و تجهیز و تکفین گردد و به سرعت دفن شود، چنانکه خداوند متعال می فرماید: « ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ » (العنکبوت / ۲۱) در حالی که اگر قاتل به سلطنت انسان بر اعضای بدنش شویم اقتضای آن شکافتن بدن و جداسازی اعضای آن است و این با کرامت انسانی مبنی بر سرعت تکفین و تدفین منافات دارد. (بلحاج، ۱۴۲۰: ۲۱۰)

مفاسد اخلاقی مترتب بر سلطنت

یکی دیگر از مهم ترین ادله ای که گروه قائلین به نظریه امانت، در خصوص اثبات نظریه خود به آن استدلال می کنند، مفاسد مختلف و فراوانی است که بر نظریه سلطنت و ولایت انسان بر اعضای بدن خود مترتب است. (العدوی، ۱۴۱۳: ۳۳) آنان مدعی هستند حکم به اباحه نقل اعضای بدن سبب می شود اعضای بدن بیماران مرگ مغزی قبل از اینکه قلبشان از حرکت باز ایستد و به حیات طبیعی خود ادامه دهند توسط پزشکان به بیماران دیگر انتقال داده شوند. این امر سبب می شود که پزشکان قاتل بیماران محسوب شده و احکام شرعی قتل نفس بر آنان بار شود. از طرفی این موضوع با این نکته که موت و حیات در دست خداوند متعال است و اوست که زنده می کند و می میراند منافات دارد، چنانکه در دلیل پیش رو بیشتر به آن پرداخته می شود، همچنین این اباحه سبب می شود عمل پیوند اعضایی صورت گیرد که نتایج آن تضمینی و قطعی نیست؛ چه بسا عمل پیوند اعضا صورت می گیرد و بدن بیمار مقصد عضو پیوند شده را پس می زند، پس در واقع ما جهت پیوند اعضا، روح انسانی را از بدن او خارج کرده ایم از جهت منفعت احتمالی شخص دیگری که چه بسا به نتیجه نمی رسد و قطعی نیست. (العدوی، همان)

به نظر می رسد بتوان عوارض منفی اخلاقی مترتب بر این دلیل را در چند حوزه بر شمرد؛ اول: مفاسد اجتماعی؛ چنانچه پیشتر اشاره شد مفاسد سیاه اجتماعی و اقتصادی مترتب بر تجارت اعضای بدن بر کسی پوشیده نیست؛ هیچ یک از موافقین و مخالفین نظری پیوند اعضا انکار نمی کند که بر موضوع پیوند اعضا، در حوزه عمل ثمرات مخرب فراوانی در فضای بازار و تجارت مترتب است. در کشور های جهان سوم و به خصوص کشورهای آفریقایی گزارشات فراوانی مبنی بر تجارت اعضای بدن در قالب مهاجرت غیر قانونی یا حتی به سرپرستی گرفتن قانونی کودکان و فقرای کشورهای جهان سوم، به پلیس ارائه شده است. اینها تنها نمونه های کوچکی از ثمرات اجتماعی مخرب مرتبط به پیوند اعضا است. (مطهری پور، آذربایجانی، ۱۳۹۲: ۱۲۶)

دوم: مفاسد پزشکی و حرفه ای؛ فراوانی که در خصوص انتقال اعضا مطرح شده است؛ چنانکه اشاره شد خصوصاً در کشورهای عربی آفریقایی گزارشات متعددی مبنی بر سرقت اعضای

۱. «آن گاه بمیراندش و در گور کرد»؛ ترجمه آیتی.

بدن بیماران در حین عمل جراحی‌های معمول در اتاق عمل توسط پزشکان جراح رسیده است. بسیاری از بیماران بدون اینکه خود مطلع شوند طعمه این عمل غیر اخلاقی و غیر حرفه‌ای برخی پزشکان قرار گرفته‌اند و اندامی همچون کلیه، قسمتی از کبد، مغز استخوان و غیره از بدنشان خارج شده و همزمان به دیگر بیماران در مقابل پوله‌های گزافی پیوند زده شده است. (العدوی، همان) همچنین تسریع در مرگ بیماران مرگ مغزی و تجارت اعضای ایشان نیز از این دست است؛ کسانی به خاطر مشکل کبد، کلیه، حتی قلب در لیست انتظار پیوند اعضا قرار گیرند مورد سوء استفاده برخی از متصدیان و پزشکان قرار گرفته و جهت رهایی از درد و رنج مربوط به بیماری نسبت به پرداخت هزینه‌های بیشتری برای تسریع در پیوند عضو ترغیب می‌شوند. در طرف مقابل بیمارانی که به واسطه حوادثی همچون تصادف دچار ضایعه مرگ مغزی می‌شوند ناخواسته به عنوان طعمه‌هایی هدف امیال غیر اخلاقی این افراد سودجو قرار می‌گیرند، و در جداسازی دستگاه‌های حیاتی آنان تسریع صورت می‌گیرد. (العدوی، پیشین)

سوم: مفاسد فردی، در حوزه پیوند اعضا مفاسد فردی مربوط به فروش اعضای خود انسان بسیار گسترده است؛ هر از گاهی تصویر یا خبر افرادی که به خاطر مشکلات مالی کلیه خود را در معرض فروش قرار می‌دهند قلب هر انسان بیداری را به درد می‌آورد. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین آثار سوء سلطنت انسان بر اعضای بدن در مواردی از این دست خود نمایی می‌کند و همین موضوع باعث می‌شود فقها و محققینی که آشنا به علم اخلاق هستند این نوع از سلطنت را اجازه ندهند.

شیوع مسائل نا بهنجاری از این دست که مصادیق بسیاری دارند و شمارش یک یک آنان از حوصله این مقال خارج است، سبب می‌شود تا علمای اخلاق وارد گود شده و از ابتدا قائل به عدم جواز انتقال اعضای بیماران به دیگران شوند و نظریه امانت را مطرح نمایند.

خداوند مالک، محیی و ممیت است

آیات قرآنی به روشنی دلالت می‌کنند که اولاً خداوند متعال مالک اولی و ذاتی تمام مخلوقات است و ثانیاً خداست که محیی و ممیت انسان بوده و کسی حق ندارد جان انسانی دیگر را بستاند الا او. (عبدالعال، ۲۰۰۵: ۱۶)

بر مدعای اول، آیات «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۱ (البقرة/ ۱۰۷) دلالت دارد؛ این آیات ملکیت آسمانها و زمین و هرچه که در آنهاست را برای خداوند اثبات کرده و از دیگران نفی می‌کند. همچنین آیات «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ

۱. «آیا نمی‌دانی که خدا فرمانروای آسمانها و زمین است و شما را جز او یاری و یاور نیست؟» ترجمه آیتی

وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ^۱ (المومنون/۸۴-۸۵) نیز به صراحت این مطلب را بیان می کند. بدیهی است که این موضوع منافات با مالکیت انسان نسبت به بعضی از اشیائی که در ملک او است ندارد، چرا که مدعای این دلیل آن است که خداوند متعال مالک اولی و ذاتی هر چیزی است مگر مواردی که ملکیت آنها را به دیگران واگذار نموده باشد. و این ملکیت ثانویه در عرض ملکیت خداوند نیست بلکه در طول آن است. مانند آیاتی که دلالت می کنند جان انسان ها را خداوند می گیرد. بعضی آیات دلالت می کنند جان انسانها را ملک الموت عزرائیل می گیرد، و دیگر آیات دلالت می کنند جان انسان ها را دیگر ملائکه می گیرند. این تعدد، منافاتی با این ندارد که خود خدا جان انسانها را می گیرد؛ چرا که دیگر ملائکه در طول خداوند و به اذن وی جان می ستانند. در موضوع ما هم انسان مالک برخی اشیاء می شود ولی ملکیتش با اذن خدا و در طول خداوند است و منافاتی با ملکیت اولی و حقیقی خداوند نسبت به تمام مخلوقات ندارد. در کنار آن فرض این است که خداوند متعال هیچ گونه اذن و اجازه ای برای ملکیت انسان در اعضای بدن خود نداده است، لذا انسانها مالک نشده و اجازه تصرف در اعضای بدن خود را ندارند.

اکنون که این نگاه اخلاقی به مبانی موضوع پیوند اعضا روشن شد، دو نکته را باید در نظر گرفت؛ اول اینکه در تعارض فقه و اخلاق، در مسائلی از این دست نمی توان به راحتی حکم به تقدم فقه بر اخلاق نمود، بلکه در مقابل نظریه تقدم اخلاق بر فقه نیز مستدل بوده و از جایگاه والایی بر خوردار است. (فنائی، ۱۳۸۹: ۷۶)

دوم اینکه بر اساس همین نکته که ممکن است عده ای در تقدم اخلاق بر فقه اشکال نمایند مشاهده می شود که گروه قائلین به نظریه امانت به سراغ دیگر ادله فقهی منع از تصرف انسان در اعضای بدن می روند و این موضوع را از زاویه فقهی نیز مورد تایید قرار می دهند که به اختصار به برخی از آن ادله اشاره می شود؛

«شکستن استخوان میت مانند شکستن استخوان انسان زنده است»

این حدیث را محدثین از طریق دو همسر پیامبر، ام سلمه و عایشه از رسول مکرم اسلام نقل نموده اند (أحمد حنبل، بی تا، ج ۶، ص ۱۰۰، قزوینی، بی تا، ج ۱، ص ۵۱۶، سجستانی، ۱۹۹۰، ج ۲، ص ۸۱)، بر این اساس همان گونه که شکستن استخوان انسان زنده حرام است، شکستن استخوان انسان میت و مرده نیز مورد نهی قرار می گیرد. (العدوی، ۱۴۱۳: ۳۴)، این شکستن استخوان کنایه ای از هر گونه تصرف در بدن میت است که حرام بوده و باید از آن

۱. «بگو: اگر می دانید، این زمین و هر که در آن است از آن کیست؟ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: آیا پند نمی گیرید؟» ترجمه آیتی

اجتناب گردد. بر اساس مطالعات صورت گرفته می‌توان این حدیث را از دو زاویه مورد بررسی قرار داد؛ اول زاویه ای فقهی که همان طور که گذشت دلالت بر نهی از تصرف در اعضای بدن میت می‌کند. دوم: زاویه ای اخلاقی؛ به نظر می‌رسد نهی از شکستن استخوان میت در این حدیث صرفاً نهی عادی از یک عمل محرم نیست، بلکه در مجموع این حدیث دلالت بر نهی از توهین، بی‌احترامی و خوار نمودن میت می‌کند که هم عنوانی اخلاقی و هم از طرفی اعم نسبت به محتوا است. جلال الدین سیوطی در ذیل این حدیث به عنوان سبب تحریم آن، حدیث جابر را نقل می‌کند که بر مدعای ما دلالت می‌کند؛ جابر می‌گوید: «با رسول گرامی اسلام به همراه جنازه ای خارج شدیم، تا اینکه به قبر رسیدیم و نبی اکرم بر لبه قبر نشستند، و ما هم با ایشان نشستیم، قبرکن استخوان ساق یا بازویی را از قبر خارج کرد، تصمیم گرفت آن را بشکند، پیامبر فرمودند: آن را نشکن؛ چرا که شکستن استخوان بی‌جان و میت در حکم شکستن استخوان انسان حی و زنده است، آن را در جانب قبر زیر خاک کن.» (سیوطی، ۱۹۹۶: ۴۵) بر این اساس مجموعه اموری که وهن و بی‌احترامی به جنازه انسان شود مورد نهی شارع بوده و بایستی از آن اجتناب شود.

ثبوت دیه جنایت بر میت

در ابواب مختلف حدیثی و فقهی به صراحت بابی به عنوان دیه جنایت بر میت گشوده شده است، در این باب به نقل از ائمه علیهم السلام احادیثی وارد شده است که ثابت می‌کند به هر گونه جنایتی بر میت که شامل قطع عضو وی شود دیه تعلق می‌گیرد؛ در حدیثی از امام صادق ع راجع به میتی که سرش از بدنش جدا شود سوال می‌شود که ایشان می‌فرمایند: «میت مانند جنین است و همان دیه ای که بر جنین تعلق می‌گیرد بر قطع سر میت نیز تعلق می‌گیرد» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۳۴۹) از طرفی در علم فقه مسلم است که ثبوت دیه بر امری مستلزم حرمت تشریعی آن امر نزد شارع است، به دیگر بیان از این طایفه از احادیث استفاده می‌شود که هر گونه قطع عضو در میت حرام بوده و موجب ثبوت دیه می‌شود.

این موضوع به مورد بحث ما تسری پیدا کرده و تمامی تصرفات پیوند عضوی که منشا و مبدا آن میت باشد را شامل می‌شود. از طرفی اطلاق این دسته از روایات شامل مواردی می‌شود که خود میت در زمان حیاتش اذن به برداشت اعضای بدنش پس از مرگ بدهد یا خیر. و همچنین اطلاق آن شامل مواردی که ورثه اذن به برداشتن اعضای میت بدهند نیز می‌شود. در نتیجه هر گونه تصرفی که موجب قطع عضو در میت باشد مشمول حرمت شده و جایز نیست.

نتیجه گیری

از مجموعه مبانی ذکر شده در خصوص رابطه انسان با اعضای بدن خود به این نتایج می‌رسیم؛

۱. مبانی عمده فقه‌های شیعه و سنی، سلطنت و ولایت انسان بر اعضای بدن خود است مگر اینکه منجر به قتل نفس، خواری و ذلت، ضرر به نفس، و مسایلی از این دست شود. این مبنا مجموعه تصرفات اخذ و پیوند اعضای بدن به دیگر انسان‌ها را جایز دانسته و اجازه خرید و فروش، وصیت به پیوند اعضا، اخذ اعضای انسان مرگ مغزی و دیگر تصرفات معمول در حوزه پیوند اعضا را به انسان می‌دهد.

۲. مبانی فوق صرفاً مبنایی فقهی بوده و در آن تکیه عمده به آیات و روایات و اصول مسلم فقهی صورت گرفته است. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد در آن هیچ نوع نگاهی به مسائل اخلاقی و آنچه که به عنوان مفاسد اجتماعی و حرفه‌ای پیوند اعضا صورت می‌گیرد نشده است.

۳. در مقابل عده دیگری با نگاهی اخلاقی به سراغ این موضوع رفته و آن را از زاویه مسلمات علم اخلاق مورد کنکاش و بررسی قرار داده‌اند. بر اساس نظر آنان، از یک طرف کرامت انسانی سبب می‌شود که نتوان هیچ نوع تصرفی در اعضای بدن انجام داد. از طرف دیگر مفاسد فراوان مترتب بر این سلطنت و ولایت باعث می‌شود در حکم به جواز پیوند اعضا تردید شود.

۴. این گروه با نگاه اخلاق محور خود، نظریه «امانت اعضای بدن برای انسان» را تاسیس نموده و انسان را صرفاً محافظ و امین بر اعضای بدن در نظر می‌گیرند، در نتیجه مالک اصلی را خداوند دانسته و هیچ گونه تصرفی از نوع اخذ و پیوند اعضا را در بدن اجازه نمی‌دهند.

۵. در خصوص نظریه امانت همزمان با استدلال به مسلمات اخلاقی همچون کرامت انسان، و اجتناب از مفاسد اخلاقی نظریه سلطنت، نگاهی اخلاق محور نیز به سایر ادله شرعی و فقهی شده است که باعث استحکام بنای این نظریه گردیده است.

۶. در مجموع از میان کنش موجود میان فقه و اخلاق در مساله مبانی ارتباط انسان با اعضای بدن خود، به نظر می‌رسد باید با نظریه سلطنت انسان بر اعضای بدن با احتیاط بیشتری برخورد کرد و با توجه به قائلین مهمی که نظریه سلطنت از میان محققین و فقه‌های شیعه و سنی دارد ولی در عین حال حکم به اباحه مطلق تصرفات انسان در اعضای بدن به شدت مشکل است. مگر اینکه این نوع از تصرفات به گونه‌ای منجر به نجات جان انسان دیگری شود که در آن صورت اصل حفظ حیات انسان دیگر که اصلی اخلاقی نیز هست مجوز معدودی از تصرفات گردد.

فهرست منابع

۱. ابن قدامه، أبی محمد عبدالله بن أحمد بن محمد، بی تا، المغنی، دار الكتاب العربی للنشر و التوزیع، بعنایة جماعة من العلماء، بیروت- لبنان.
۲. احمد بن حنبل، بی تا، مسند، دار صادر، بیروت- لبنان.
۳. أسامة السید، عبد السمیع، ۱۴۱۹، مدى مشروعیة التصرف فی جسم الآدمی، فی ضوء الشریعة الاسلامیة و القانون الوضعی، دار النهضة العربیة، قاهره- مصر.
۴. اصغری آقمشهدی، فخرالدین، کاظمی افشار، هاجر، ۱۳۸۸، نحوه ارتباط انسان با اعضای بدن خود از دیدگاه فقه و حقوق، نشریه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۱، شماره ۱.
۵. أنصاری، شیخ مرتضی ابن محمد امین، ۱۴۱۵، المکاسب، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم، چاپ اول، قم- ایران.
۶. بجنوردی، سید محمد، کاظمی افشار، هاجر، ۱۳۸۷، معامله انسان با اعضای بدن در حقوق ایران با رویکردی بر نظرات فقهی امام خمینی، نشریه پژوهنامه متین، شماره ۳۸، ص ۴۴.
۷. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، ۱۴۰۳، بلغه الفقیه، منشورات مکتبه الصادق، چاپ چهارم، تهران - ایران.
۸. بلحاج، العربی بن أحمد، ۱۴۲۰، مقاله «معصومیة الجثه فی الفقه الإسلامی»، مجله الحقوق، شماره ۴، سال ۲۳.
۹. جاد الحق، علی جاد الحق، ۱۴۰۳، مقاله «نقل الأعضاء من انسان لآخر»، مجله الأزهر، شماره ۴۲۷، سال ۵۵، شوال، جزء ۱۰.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، حق و تکلیف در اسلام، تحقیق و تنظیم مصطفی خلیلی، نشر إسرائ، دوم، قم - ایران، صص ۹۵-۹۸.
۱۱. خمینی، سید روح الله موسوی، ۱۴۱۸، کتاب البیع، تقریرات سید حسن طاهری خرم آبادی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، قم - ایران.
۱۲. خمینی، سید روح الله موسوی، بی تا، کتاب البیع، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، تهران- ایران.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، بی تا، مصباح الفقاهة، مقرر محمد علی توحیدی، بی تا.
۱۴. درگاهی، مهدی، ۱۳۹۲، بررسی فقهی و حقوقی رابطه انسان با اعضای بدن خود، پایان نامه کارشناسی ارشد، موسسه امام خمینی ره، قم - ایران.
۱۵. روحانی، سید محمد صادق، ۱۴۱۲، فقه الصادق علیه السلام، مدرسه امام صادق، قم- ایران.
۱۶. _____ المسائل المستحدثة، ۱۴۱۴، دار الکتاب، چاپ چهارم، قم - ایران
۱۷. سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ۱۹۹۰، دار الفكر للطباعة و النشر، تحقیق سعید محمد اللحام، چاپ اول، بیروت- لبنان.
۱۸. سکری، عبد السلام عبد الرحیم، ۱۹۸۸، نقل و زراعة الأعضاء الآدمیة من منظور اسلامی، دار المنار،

قاهره- مصر.

١٩. سيوطي، جلال الدين، ١٩٩٦، اللمع في أسباب ورود الحديث، تحقيق مكتب البحوث و الدراسات، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ط الأولى، بيروت- لبنان.
٢٠. شاذلي، حسن علي، ١٩٨٩، حكم نقل الانسان في الفقه الاسلامي، كتاب الجمهوريه، قاهره- مصر.
٢١. الشطشاط، علي حسين، ٢٠٠٦، تاريخ علم التشريح عند المسلمين و شرعيه نقل و زرع أعضاء الجسم البشري، مجلس الثقافه العام، بنغازي- ليبيا.
٢٢. طباطبائي، سيد محمد حسين، بي تا، الميزان في تفسير القرآن، منشورات جامعه المدرسين في الحوزة العلميه في قم المقدسه، قم - ايران.
٢٣. عبد العال، محمد عبداللطيف، اباحه نقل الأعضاء من الموتى إلى الأحياء و مشكلاتها، دار النهضه العربيه، ٢٠٠٥م، بيروت، لبنان.
٢٤. العدوي، عبد الرحمن، ١٤١٣، مقاله جنون العلم في زراعه الأعضاء ، العلم بلا دين ينتهي الى كارثه، مجله منبر الإسلام ، سال ٥١، شماره ٢.
٢٥. فنايي، ابوالقاسم، ١٣٨٩، اخلاق دين شناسي، نشر نگاه معاصر، چاپ اول، تهران-ايران.
٢٦. القزويني، محمد بن يزيدي، (سنن ابن ماجه)، بي تا، تحقيق وترقيم وتعليق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان.
٢٧. كليني، محمد بن يعقوب، ١٣٦٧، الكافي، تصحيح وتعليق على أكبر الغفاري، چاپ سوم، دار الكتب الإسلاميه، تهران- ايران.
٢٨. متولي الشعراوي، محمد، ١٤١٨، بيان من مجمع البحوث الاسلاميه و دار الإفتاء المصريه، بالحكم الشرعي في نقل الأعضاء من الحي الى الحي، و من الميت إلى الحي، مجله الأزهر، شماره، سال ٧٠، شماره ١٣٧٦، قاهره- مصر.
٢٩. محسنی، محمد آصف، بي تا، الفقه و المسائل الطبيه، چاپ اول، قم - ايران
٣٠. مروجي، علي، ١٤٠٠، دراساتنا في الفقه الجعفري، مطبعة الخيام، چاپ اول.
٣١. مطهری پور، مرتضی، آذربايجانی، مسعود، ١٣٩٢، ملاحظات اخلاقی در پیوند اعضا، فصلنامه پژوهش نامه اخلاق، سال ششم، بهار ٩٢، شماره ١٩.
٣٢. مكارم شیرازی، ناصر، ١٤١١، القواعد الفقهيه، نشر مدرسه امام اميرالمومنين ع ، چاپ سوم، قم- ايران.
٣٣. منتظري، حسينعلي، ١٤٠٩، كتاب الزكاة، مركز جهاني مطالعات اسلامي، چاپ دوم، قم - ايران.
٣٤. مومن، محمد، ١٤١٥، الكلمات السديده في المسائل الجديده، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه، قم- ايران.
٣٥. نووی، ابی زکریا محیی الدین الشرف، بي تا، المجموع في شرح المذهب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت- لبنان.

